

ضرورت طراحی دروس معطوف بر روش‌شناسی پژوهش‌های فلسفی

در مقاطع سه‌گانه رشته‌های مطالعات فلسفی

هاشم قربانی*

عضو هیات علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^ه

(qorbani@ISR.ikiu.ac.ir)

فاطمه‌زهره صفائیمهر و انوشا زمانیان

دانشجویان رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^ه

چکیده

تحلیل داده‌های هر علمی، مسبوق بر شفافیت در برگرفتِ روش متناسب با آن ساحت علمی است. فقدان تبیین درست از روش علمی، آسیب‌های مختلفی از حیث تحلیل مطالب، تمایز مسائل، و بهره‌وری نتایج ایجاد خواهد نمود. رشته‌های حوزه مطالعات فلسفی در زمان حاضر بیش از ارتقای محتوای کیفی، نیازمند بازطراحی روش‌شناسی تحلیل مطالب و چگونگی مواجهه درست با داده‌های فلسفی است. دانشجویان رشته‌های مختلف مطالعات فلسفی بویژه رشته فلسفه اسلامی، با حجم گسترده‌ای از متون کلاسیک مواجهه می‌شوند؛ به عنوان مثال، در مقطع کارشناسی رشته فلسفه اسلامی، دروس چندواحدی حکمت مشاء، حکمت اشراق و بویژه درس فلسفه اسلامی با محوریت کتاب نه‌ایه الحکمه ارائه می‌شود. اما حوزه‌های در روش‌شناسی تحلیل مسائل فلسفی به‌سان شیوه‌نامه چگونگی و تمایز داده‌ها و تحلیل‌ها تعریف نشده است. فقدان این مطالعات روش‌شناسانه در مقطع کارشناسی ارشد چنین رشته‌هایی، آسیب‌های خود را بیش از دو مقطع قبل و بعد، نشان می‌دهد. در مرحله تدوین و تالیف پایان‌نامه‌های این دوره، با توجه به عدم تعریف روش‌شناسی تحلیل مسائل فلسفی و گذراندن این دوره به صورت رسمی، شاهد آسیب‌های مختلفی همچون نحوه گردآوری داده‌ها، تحلیل اطلاعات و بارورسازی نتایج و تمایز پژوهش‌ها از یکدیگر هستیم. طراحی دروس مرتبط با روش‌شناسی پژوهش‌های فلسفی ضمن ارتقای سطح علمی، با ایجاد مهارت تحلیل داده‌ها، آشکارا فرآیند فکوروری فلسفی را در مقاطع مختلف، رشد می‌دهد و دانشجویان با دریافت حقیقی مفاهیم و ایده‌های فلسفی، در انتقال اجتماعی و تاریخی آن نقش‌آفرینی خواهند داشت. در این پژوهش، در آغاز، آسیب‌شناسی ناشی از فقدان دروس مرتبط با مطالعات روش‌شناسانه در رشته فلسفه اسلامی ارائه خواهد شد و در پی آن، به تحلیل اهمیت و ضرورت ارائه دروس مرتبط با روش‌شناسی مطالعات فلسفی همچون تفکر انتقادی، خلاقیت فلسفی، مشاوره فلسفی و روش پژوهش فلسفی خواهیم پرداخت.

کلیدواژگان: روش‌شناسی، فلسفه، پژوهش‌های فلسفی، آسیب‌شناسی.

طرح مسأله

تکوین و بسط خردورزی وابسته به زمینه‌های مختلفی است؛ گاه این زمینه‌ها در قالب ساخت اسطوره و توسعه نمادهای ابزاری و معرفتی آن قابل پیجوئی است؛ گاه می‌توان توسعه خردورزی را در اشعار ماندگار مشاهده کرد؛ گاه دین و آموزه‌های وحیانی نقش‌آفرینی دارند و زمانی توسعه بنیادین مطالعات فلسفی. هر یک به میزان قابل توجهی در چگونگی توسعه خردورزی نقش ایفا می‌کنند. در این میان، همواره مطالعات و

پژوهشهای فلسفی بهسان پایه اصیل خردورزی در یک جامعه بهشمار میآید. فقر پژوهشهای فلسفی، نهایتاً منجر به نارسائی روند توسعه خرد در روابط اجتماعی خواهد شد. این مسأله چونان امر اصیل اجتماعی، دارای اهمیت است و نمیتوان از آن عدول کرد. چنین ضرورتی موجب شده است برخی جوامع کنونی فاقد فکر فلسفی، در قرن جدید به دنبال آفرینش و ساخت مطالعات فلسفی در قالب چهرههایی همچون برگزاری نشستها و همایشهای فلسفی و تاسیس رشتههای مرتبط با آنها در دانشگاههای خویش برآیند. زیرا فقر فلسفی، توسعه خردورزی اجتماعی را ناممکن و حداقل کند و نارسا میسازد و دامنه گستردهای از معضلات معرفتی - فرهنگی بویژه در حوزه افراطگرایی ایجاد مینماید. چرا که در دوران جدید آشکار است که تنها قدرت سخت در تمدنسازی کفایت نمیکند و ساخت و توسعه تمدن نیازمند بهرهگیری از پایههای معرفتی و فرهنگی است. آگاهی نسبت بدین ضرورت حیاتی، امروزه شرط لازم توسعه اجتماعی در مفهوم عام آن است. تمدن ایران اسلامی، اما با تمایزی فوقالعاده نسبت به بسیاری از جوامع، دارای فکر فلسفی اصیل است. گنجینه بزرگی که خود فیئفسه میتواند موازنههای قدرت فرهنگی را دگرگون سازد و خرد اجتماعی را تعین ببخشد. همواره اندیشمندان مسلمان دعوت به خردگرایی کردند و «حکمای اسلامی با انتخاب راه استدلالورزی به صورت آگاهانه مواجههای عینی و وجودی با واقعیت داشتند» (اکبریان: 1386: 2). ماهیت مطالعات فلسفی، گسترش خردورزی است و این امر در تعاملات اجتماعی نقش بنیادین دارد. اساساً «استدلالورزی در اخذ دیدگاههای بهتر موثر است و خود ابزاری در بررسی و تفکر به شمار میآید» (مورو و وستن، 1400: 21)؛ و جای انکار نیست که نظریههای پایه اجتماعی بر رفتارهای اجتماعی و سلامت آن اثرگذار است. در دوران کنونی، مطالعات فلسفی به صورت عمده در قالبهای رسمی دانشگاه و حوزه دنبال شده است. تاسیس و توسعه رشتههای فلسفی در دانشگاههای ایران با تاسیس نخستین دانشگاه مادر تهران همراه بوده و بعد از در طی دههای اخیر، دانشگاههای مختلفی در کشور ایران به تاسیس رشتههای ناظر بر مطالعات فلسفی رویآوردند. رشته فلسفه اسلامی با گرایشهای مختلف همچون حکمت متعالیه و حکمت مشاء از عمدهترین مطالعات فلسفی در سطح دانشگاههای ایران است. این مسأله که تا چه اندازه توسعه کمی و دانشگاهی مطالعات فلسفی توانسته است به توسعه خرد اجتماعی یاری رساند، نیازمند تعیین شاخصهای عینی بوده و شایسته پژوهشی مستقل است؛ اما آنچه در این پژوهش به تحلیل آن پرداخته خواهد شد مسأله ناظر بر ضرورت طراحی دروسی است که در این رشتهها هم از حیث محتوایی و هم از

حیث نحوه مواجهه و فهم اهمیت فراوانی دارد. آنچه به صورت ویژه در خصوص آن بحث خواهد شد، روششناسی مطالعات فلسفی و بررسی ابعاد آن در مقاطع سهگانه دانشگاهی رشته فلسفه اسلامی است. این مقاله رویکرد آسیبشناسی داشته و تلاش میکند با واکاوی ملاحظات اجتماعی و معرفتی، راهکاری در بازنگری در سرفصلها و دروس رشته فلسفه اسلامی در جهت ارتقای منزلت اجتماعی و توسعه معرفتی ارائه نماید.

شفافیت روش تحلیل مسائل؛ راهکاری بر برون-شدگی از ابهام معرفتی

محور اصلی برنامه درسی دانشجویان مقاطع سهگانه تحصیلی رشته فلسفه اسلامی، تمرکز بر کتابهای کلاسیک همچون *اشارات ابن سینا*، *اسفار ملاصدرا*، *شواهد الربوبیه* صدرا، *نهایه الحکمه* علامه طباطبائی است. حجم گسترده این متون بویژه در دوره نخستین تحصیلی، گاه منجر به عدم شفافیت جایگاه روششناختی تحلیل مسائل میشود و همین امر بر ابهامزائی معرفتی میانجامد. شناسائی و بررسی مقایسه‌ای روشهای مختلف مطالعات دینی به صورت عام و تحلیل روش مسائل فلسفی به صورت خاص، در ایجاد تمایز و نهایتاً فهم معرفتی بسیار موثر است. این مساله، فینفسه بر شفافاندیشی کمک خواهد کرد؛ زیرا همواره نگاه جزیره‌ای به دانشها دامنه معرفتی کلانی ایجاد نمیکند و ابهام ساختاری بوجود می‌آورد. «ناتوانی در شفافاندیشی - یا به قول متخصصان خطای شناختی - یک انحراف اصولی از منطق است، انحراف از افکار و رفتار بهینه، عقلانی و مستدل» (دوبلی، 1400: 14). همواره در بازتعریفهای فلسفه به پرسشگری، عقلمحوری در تحلیل مسائل، شیوه تفکر دقیق، ژرفاندیشی، روحیه منتقد و ... اشاره شده است؛ وظیفه فلسفه، نظریهپردازی و تلاش برای درک معنای جهانی که در آن زندگی میکنیم و طراحی ماهیت معرفت و شیوههای دستیابی به معرفت درست است (فری، 1400: 31). این رسالت فلسفه، تا زمانی که روش تحلیل مسائل فلسفی واکاوی نگردد و تمایز آن با دیگر ساحت‌هایی که همسوئی و اشتراکاتی با این حوزه مطالعاتی دارند مشخص نشود، در ابهام خواهد ماند. بر این اساس، نخستین مواجهه درست با تحلیل مسائل فلسفی، تعیینبخشی به روش تحلیل اطلاعات فلسفی است.

ضرورت مطالعات میانرشته‌ای

معمولاً حصرگرایی روششناختی اشاره به انحصار تحلیل مسائل به دانش خاص و نادیده گرفتن یا انکار حوزه‌های مطالعاتی دیگر دارد. «حصر توجه به دانش خاص و غفلت از سایر علوم و رویآوردها را در تحلیل مسائل حصرگرایی روش-

شناختی میگویند. دانشآموخته فلسفه با چارچوب، رویآوردها و ابزارهای فلسفی در تحلیل مسائل آشناست و همه پدیدهها را تنها از همین نظرگاه تحلیل میکند و از تحلیلهای رایج در سایر دانشها بیخبر یا آنها را منکر است و تحلیلهای کلامی یا عرفانی را تفسیری ناقص یا ناروا میانگارد... هر گروهی از ارباب صناعات و متخصصان به آنچه با ابزارهای خود به دست می-آورند خرسندند و نسبت به آنچه نصیب دیگران میشود احساس پینیزی میکنند و در نتیجه از دیدگاههای دیگر غافل میشوند و یا آنها را انکار میکنند» (فرامرز قراملکی، 1385: 379). حوزههای مطالعاتی همچون جامعهشناسی، روانشناسی، مدیریت از یک سو و زمینههای نظیر اخلاقیرویی با گسترههای مختلفش، عرفان، کلام و ... در زمینه تحلیل مسائل میتوانند رویآوردهای مناسبی در مطالعات میانرشتهای در مطالعات فلسفی باشند. مطالعات میانرشتهای، دانشجو یا محقق حوزه فلسفه اسلامی را از حصر توجه به دانش خویش فراتر میبرد و او را با دانشهای مختلف که در حوزه مسائل مورد تحلیل او نظریپردازی دارند، آشنا میسازد. بر این اساس، از ضرورتهای مطالعات فلسفی، طراحی پژوهشهای میانرشتهای است؛ بسیاری از مسائل فلسفی، قابل مطالعه و سنجش از منظر دانشهای مختلفاند و از حیث مبانی، زمینههای پیدائی و گسترش، آثار و پیامدهای اجتماعی قابلیت بازخوانی دارند. این امر، تحلیل مسالهای واحد در پرتو رشتهها و دانشهای مختلف است. چنین رویکردی نسبت به مطالعه مسائل، اثربخشی بیشتری نسبت به الگوهای رقیب خواهد داشت (فرامرز قراملکی، 1385: 175). اخذ مطالعات میانرشتهای وابسته به سنخ مساله فلسفی است؛ به عنوان مثال، بحث مبادی صدور فعل که در دانش فلسفه از موضوعات با اهمیت به شمار می-آید، با اخذ روشها و تحلیلهای حوزههای معرفتی روانشناسی اخلاق و بازشناسائی نظریههای اندیشمندان این حوزه و اخذ رویکرد تطبیقی، به عنوان مسالهای چندتباری مطرح خواهد شد و همین رویکرد میانرشتهای بدان، چشم پژوهشگر را نسبت به تحلیلهای فلسفی و قوت و ضعف آنها بیناتر خواهد ساخت.

تدریس مسالهمحور با توجه به مقاطع دانشگاهی

نوآوری در تدریس مطالعات فلسفی در سطح دانشگاهها، همواره به عنوان دغدغهای با اهمیت مطرح بوده است. این امر، عمدتاً فرد محور بوده و وابسته به دامنه مطالعاتی مدرس و بویژه مهارت ارتباطی و توانائی مطالعات حوزههای تدریس نوین را دارد. انتظار نوآوری تدریس در رشتههای پایه و بنیادین حوزههای الهیات، در دوران جدید انتظاری معقول و منطقی است. این امر، به صورت نظاممند و در قالب طرح-

های توانمندسازی مدرسان نوپای رشته‌های مطالعات فلسفی توسط وزارت علوم یا انجمن‌های فلسفی می‌تواند پیگیری شود؛ به صورت متمایز در هر گروهی، استادان طراز اول به طراحی شیوه‌های نوین تدریس در کلاسهای خویش اقدام میکنند. اما شیوه متداول در تدریس بویژه دروسی که به صورت مستقیم با متون کلاسیک در ارتباطاند، فاقد نوآوری است. خطر عادی-انگاری برگرفت روشی سنتی در تدریس دروس کلاسیک و عادت بدان در طی سالیان متمادی تدریس، همواره این هشدار را میدهد که نظام آموزشی دچار خلل و نقصان شده است. عادت به روش متداول شناخته‌شده، از سوئی، ایستائی بار معرفتی مدرس را در طی زمان به دنبال دارد و از دگر سو، با توجه به احساس فقدان نیاز به مطالعات جدید در مدرس، آشکارا محتوای ارائه شده با تحولات اجتماعی ناسازگار می‌افتد. این امر خطر پردشدگی را به دنبال دارد و توسعه فلسفی را با شکافی بزرگ مواجهه می‌سازد. بر این اساس، یکی از الزامات ماندگاری و پویائی رشته‌های فلسفه اسلامی، تلاش مدرس در برگرفت روشهای نوین تدریس و خودارزیابی دوره‌های است. همواره شیوه تدریس مسالهمحور، یکی از زمینه‌های ساخت روشهای نوین تدریس است. این شیوه، همواره پویائی خواهد داشت؛ زیرا تدریس مسالهمحور، ضرورتاً با مطالعه پژوهشمحورانه و سنجشگرانه همراه است. دامنه مطالعاتی مدرس در این شیوه، توسعه‌محور بوده و آگاهانه نقش قابل توجهی در انتقال درست مفاهیم فلسفی خواهد داشت. از طرفی، مخاطبان با فهم مساله و تمایز عینی آن از دیگر مسائل، به فرآیند تحلیل مسائل فلسفی آگاهی می‌یابند. این شیوه بویژه در مقاطع تحصیلات تکمیلی لازم و بلکه ضروری است؛ چرا که رسالت اصلی مدرس در این مقاطع، تنها در انتقال دانش فلسفی خلاصه نمیشود؛ بلکه باید زمینه‌های ایجاد پژوهشهای جدید را در ذهن مخاطبان ایجاد نماید و به اندازه خویش در توسعه مطالعات فلسفی و ماندگاری آن نقش داشته باشد.

روشناسی مطالعات فلسفی و ضرورت طراحی دروس مرتبط

کیفیت نظام آموزشی در ارائه محتوای کارآمد، روش تحلیل داده‌ها، و ایجاد بسترهای توسعه‌های اجتماعی است. رشته‌های مطالعات فلسفی در دانشگاه‌های کشور، امروزه بیش از گذشته نیازمند بازطراحی دروس مرتبط با روش‌شناسی‌اند. این ضرورت آنگاه خود را بیشتر عیان می‌سازد که به الزامات جدید در طراحی محتوا و برنامه‌های نو توجه شود. همراهی با آنچه اقتضای زمانی در بهروز کردن محتوای درسی نامیده می‌شود، امری مورد تاکید است. هیچگاه نمیتوان از محتوای غنی

مطالعات فلسفی در تاریخ اندیشه غافل شد و ای بسا پژوهش‌های فلسفه، امری تاریخی به معنای کهنگی نظریه‌ها نباشد. اساساً یکی از تفاوت‌های مطالعات فلسفی با دانش‌های ناظر بر حوزه مطالعات تجربی در همین مورد است که کهنگی و تاریخی بودن (به معنای ناکارآمدی در برابر نظریه‌های جدید) در علوم تجربی قابل طرح باشد؛ اما همیشه مطالعات فلسفی، با حذف فاصله‌های زمانی تاریخی، پویائی دارد؛ سخن و تحلیلهای حکیمانی همچون ابن سینا، فارابی، ملاصدرا و ... همیشه در پژوهش‌های فلسفی ماندگار است؛ نظریه‌های آنان در فلسفه جاودانه بوده و پژوهش در آرای آنان همیشه اصیل و پویائی دارد. این ماهیت پژوهش‌های فلسفی امری قابل توجه است. اما علیرغم این امر، نباید حوزه‌های جدید و ضرورت‌های نو در فلسفه نادیده انگاشته شود؛ بویژه «نیازسنجی و پاسخگوئی مطالعات فلسفی به تحولات زمان» (علیپور، 1389: 21) حائز اهمیت است. از حوزه‌های جدید در مطالعات فلسفی، تفکر انتقادی، فلسفه کاربردی و مشاوره فلسفی بوده و از مهمترین ساحت‌های نو محسوب میشود. همچنین ضرورت بازطراحی عینی روش‌شناسی مطالعات فلسفی امری عمیقاً قابل توجه است. توجه به زمینه‌های نظیر تفکر انتقادی در مطالعات فلسفی بسیار اهمیت دارد. در بازتعریف تفکر انتقادی معمولاً بر مولفه‌های نظیر تصمیم‌گیری در خصوص آنچه در آن تأمل میکنیم، بازاندیشانه بودن این شیوه تفکر، تأکید بر مهارتها، تحلیل تفکر و ارزشیابی و اعتلای آن، هدفمندی و خودتنظیم‌گری (قاضیمرادی، 1400: 36 - 32) تأکید میشود. طراحی و به‌کارگیری حوزه‌هایی نظیر تفکر انتقادی و فلسفه کاربردی، از یک سو ذهن مطالعه‌گر را نسبت به دانش‌های جدید روشنتر میکند و او با بهره‌گیری از این زمینه‌ها به مواجهه‌های درست نسبت به متون کلاسیک میرود و از دیگر سو، پل ارتباطی مناسبی نسبت به تحولات اجتماعی می‌گشاید. بدون تردید، فلسفه منقطع از حیات اجتماعی انسان نیست و «فیلسوف بعد از تأملات نظری، در ساحت‌های حیات اجتماعی و سیاسی ورود پیدا میکند» (اکبریان، 1386: 286)؛ این زمینه‌ها، در توسعه اجتماعی مطالعات فلسفی کارآمداند. نمونه آن را میتوان در طراحی فلسفه برای کودکان دانست و بهره‌گیری از آن را در پرورش عینی برپایه فکر فلسفی نشان داد. بنابراین یکی از راهکارهای عینی توسعه مطالعات فلسفی در کشور، بازاندیشی در طراحی دروس مرتبط با روش‌شناسی است.

منابع

- اکبریان، رضا، 1386، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

دوبلی، رولف، 1400، هنر شفاف اندیشیدن، ترجمه عادل فردوسیپور و همکاران، چاپ صد و دوم، تهران: نشر چشمه.

- علیپور، ابراهیم، 1389، درآمدی بر چیستی فلسفه اسلامی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- فرامرز قراملکی، احد، 1385، اصول و فنون پژوهش، چاپ دوم، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

- فرامرز قراملکی، احد، 1385ب، روششناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

فری، لوک، 1400، راهنمای فلسفی زیستن، ترجمه افشین خاکباز، چاپ ششم، تهران: نشر نو.

- قاضیمرادی، حسن، 1400، درآمدی بر تفکر انتقادی، چاپ چهارم، تهران: نشر اختران.

- مورو، دیوید و آنتونی وستن، 1400، کتاب کار استدلال، ترجمه یاسر خوشنویس، چاپ دوم، تهران: نشر اختران.